



نگاهی به زندگی روزانه یک خبرنگار آمریکایی در کره شمالی

سرزمین هراس‌های بی‌پایان

بهار محبی

۲۰۱۱ بود که «سوکی کیم»، خبرنگار آمریکایی، یک شغل غیرمعمول پیدا کرد: تدریس زبان انگلیسی در دانشگاهی مردانه در کره‌شمالی. دانشگاه علم و صنعت پیونگ‌یانگ ۲۷۰ دانشجو داشت که همگی آقازاده بودند. کیم شش ماه را در این دانشگاه تدریس کرد و خاطرات روزانه خود را نوشت؛ خاطراتی که ۲۰۱۴ در کتابی با این عنوان منتشر شد: «بدون تو، هیچ مایی وجود ندارد؛ پشت پرده زندگی آقازاده‌ها در کره‌شمالی». پس از انتشار خبر یک آزمایش موشکی دیگر کره‌شمالی در ماه گذشته، با کیم تماس گرفتم. به‌رحال او جزء معدود آمریکایی‌هایی بود که این شناس را داشته تا مدتی در کره‌شمالی باشد؛ پس نظرش دراین‌باره می‌توانست ارزشمند و منحصربه‌فرد باشد. می‌خواستم ببینم زندگی روزانه شهروندان در کره‌شمالی، یکی از مغفورترین کشورهای جهان، چگونه است. کیم می‌گوید: «سطح نگرانی و هراسی که هر روز تجربه می‌کنید، تصورناپذیر است. می‌توانید در یک لحظه هم احساس خوشبختی داشته باشید و هم تا سرحد مرگ بترسید. فکر می‌کنم این احساسی است که بیشتر کره‌ای‌ها دارند». مصاحبه من (شان الینگ) را با او بخوانید:

✎ چطور شد که به کره‌شمالی رسیدید؟

من در کره جنوبی متولد و بزرگ شدم. در خانواده‌ای که مرزهای دو کره، آن را از هم پاشیده بود. بنابراین درک عمیقی از ترازوی تقسیم کره به دو کشور شمالی و جنوبی داشتم. سال ۲۰۰۲ در هیئت یک سازمان امدادی، هشت روز را در کره‌شمالی گذراندم. آنچه در آن روزها شاهدش بودم، ویرانم کرد. پس از آن چند بار دیگر به کره‌شمالی بازگشتم و تلاش کردم این جهان رموز را از نزدیک درک کنم. سال ۲۰۱۱ متوجه شدم برای درک آنچه در کره‌شمالی اتفاق می‌افتد، باید دوره طولانی‌تری را در این کشور بگذرانم. عمیقاً جذب تحولات آنجا شده بودم. پس یک گروه مذهبی (پروتستان) را پیدا کردم که در کره‌شمالی تدریس می‌کردند. عضو این گروه شدم و به‌این‌ترتیب راهی برای ورود به کره‌شمالی پیدا کردم؛ من مدرس زبان انگلیسی شدم.

✎ پس از رسیدن به کره‌شمالی در کجا ساکن شدید؟

من در یک مقر نظامی ساکن شدم و به پسران ۱۹–۲۰ساله، زبان انگلیسی آموزش می‌دادم؛ کسانی که آقازاده و فرزندان طبقه ایت کره‌شمالی بودند. همه مجبور بودند که شش ماه آنجا بمانند.

✎ طبقه ایت در کره‌شمالی به چه معناست؟ شاگردان نو دقیقاً چه کسانی بودند؟

الیت عبارت مبهمی است؛ اما اساساً این بچه‌ها، فرزندان مقام‌های حزب حاکم کره‌شمالی بودند؛ کسانی که رسماً از سوی حزب تأیید شده بودند. باین‌حال، در معدود موارد، الیت به معنی اقوام و خویشاندوان خاندان «کیم»، رهبر کره‌شمالی، نیز هست.

من آنها را آقازاده می‌خوانم، چون نسبت به عموم مردم کره‌شمالی امتیازات ویژه‌ای داشتند. در سال ۲۰۱۱ تمام دانشگاه‌های این کشور به مدت یک سال تعطیل شد و تمام دانشجویان برای کار در پروژه‌های ساختمانی فرستاده شدند تا نقش‌شان قدرتمند شده و بر سرعت موفقیت‌هایش افزوده شود؛ این شعار بود که آنها استفاده می‌کردند. بنابراین بیشتر مردم کره‌شمالی مجبور بودند همه‌چیز را برای رژیم حاکم فدا کنند و این برای اغلب آنان به معنی کار بی‌پایان در پروژه‌های ساخت‌وسازهای دولتی بود.

اما مردان جوانی که آموزششان می‌دادم، از این قاعده مستثنا بودند. این ۲۷۰ نفر، تنها کسانی در کشور بودند که مجبور نبودند تمام روزهای هفته را روی پروژه‌های دولتی کار کنند.

✎ از تجربه آموزش تعریف کنید. برخورد بچه‌ها با شما چطور بود؟

واقعاً تجربه عجیبی بود. انگیزه واقعی من از سفر به کره‌شمالی، جمع‌آوری اطلاعات برای نوشتن کتابم بود. بنابراین تمام تلاشم این بود که بفهمم این مردم چطور فکر می‌کنند و چه احساسی دارند؛ اما تمام حرکات من و برنامه روزانه آموزشی‌ام تحت نظارت شدید بود. همه‌چیز به‌طور دقیق و با بیشترین جزئیات بود که آنها می‌شد. من و دانش‌آموزان تمام مدت از این روند نظارتی اطلاع داشتیم. بنابراین حتی زمانی که دانشجویان به من روی خوش نشان می‌دادند هم سایه این نظارت همه‌جا با ما بود.

✎ آیا دانشجویان تنها بودند؟

هرگز. آنها هیچ‌وقت تنها نیستند. آنها یک سیستم هم‌پاری دارند که بر اساس آن همه‌جا کسی همراهشان است. من در یک آسایشگاه در مقر نظامی زندگی می‌کردم؛ یعنی درست در کنار آسایشگاه دانشجویان که تحت مراقبت شدید سربازان بود. اتاق من به زبان ساده بالاتر از اتاق نگهبانی بود و بنابراین همیشه نگهبانی وجود داشت که مرتباً مراقب من بود. بنابراین من فقط در ساعات مقررشده کلاس می‌توانستم دانشجویانم را ببینم. همین.

✎ زندگی روزانه دانشجویان شما خارج از کلاس درس چطور بود؟

خارج از کلاس درس هم همه‌چیز تحت‌نظارت و کنترل بود؟

در تمام لحظات این نظارت وجود داشت. دانشجویان ساعت پنج صبح از خواب بیدار می‌شوند و به‌طور گروهی نرمش می‌کنند که خیلی شبیه اردوگاه‌های نظامی است. آنها به صورت گروهی می‌دوند و رژه می‌روند و تمام کارهایشان را به صورت گروهی انجام می‌دهند. فضا تقریباً نظامی است، چون نظام سلسه‌مراتبی سخت‌گیرانه‌ای وجود دارد و هرکس وظیفه خاصی بر عهده دارد که نباید از آن تخطی کند.

✎ آیا شرایط شامل شما هم می‌شد؟



بله. همه یک برنامه مشخص روزانه داشتیم و وظایف‌مان در آن ساعت‌به‌ساعت مشخص شده بود. دانشجویان باید برای غذاخوردن به صورت گروهی و منظم تا سالن غذاخوری پایه‌پای یکدیگر حرکت می‌کردند. آنها ساعاتی را برای مطالعه داشتند و پس از آن دسته‌جمعی آهنگ‌هایی درباره رئیس بزرگ (کیم ایل‌سون، پدر بزرگ رهبر فعلی کره‌شمالی) می‌خواندند. در واقع بیشترین زمان آزاد دانشجویان به ستایش و تمجید از رژیم و فلسفه بنیان‌گذار کره‌شمالی می‌گذشت.

✎ این روایت شما از زندگی نخبگان کره‌شمالی است. قطعاً زندگی برای مردم عادی باید سخت‌تر بوده باشد.

دقیقاً همین‌طور است. سیستم نظارتی در تمام بخش‌ها و طبقات اجتماعی وجود دارد. فقط شدت و حدت آن تفاوت دارد. برای شهروندان خارج از دایره نخبگان، همان نظارت و سرکوبگری وجود دارد، ولی به همراه کار سخت و جان‌فرسای فیزیکی که شرایط را بدتر هم می‌کند.

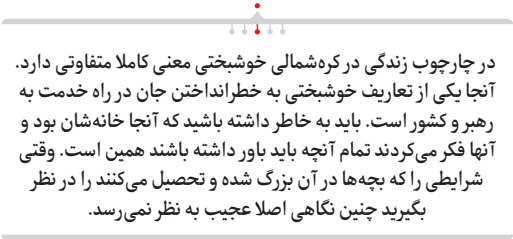
✎ دانشجویان چه‌جور کتاب‌هایی می‌خواندند و چه‌جور فیلم‌هایی تماشا می‌کردند؟

دانشجویانم بچه‌های دوست‌داشتنی و باهوشی بودند که با بچه‌های ۱۹ساله در جاهای دیگر تفاوت زیادی نداشتند. اما همان‌طور که شنیده‌اید، برنامه‌های رسانه‌های جمعی، از جمله تلویزیون کاملاً تحت کنترل یک حکومت توتالیتر است. تقریباً تمام برنامه‌ها به نوعی درباره «رئیس بزرگ» است. در شبکه تلویزیونی چوسون مرکزی برنامه‌ای درام هر روز غروب با عنوان «سرزمین خورشید» پخش می‌شد که درباره اقدامات قهرمانانه رئیس‌بزرگ کره‌شمالی است. پس از آن، برنامه‌ای چینی با عنوان «چگونه فولاد حرارت‌دیده می‌شود» پخش می‌شد که براساس یک رمان روسی به همین نام است؛ رمانی درباره ایده‌های سوسیالیسم. تنها روزنامه کره‌شمالی، روزنامه‌ای شش‌صفحه‌ای و دولتی است که تمام مقالاتش به نوعی درباره رئیس‌بزرگ است. وضعیت اغلب کتاب‌هایی که در این کشور منتشر می‌شود و فیلم‌های آموزشی و تفریحی هم به همین شکل است.

بچه‌های کره‌شمالی در جهانی به دنیا می‌آیند که تنها یک حقیقت وجود دارد و این حقیقت همان چیزی است که درباره‌اش می‌شنوند، می‌خوانند و می‌بینند. این به آن معنی نیست که این بچه‌ها زندگی روبات‌گونه دارند، نه! آنها مثل هر بچه دیگری در این جهان با صدای بلند می‌خندند، لبخند می‌زنند و دوست دارند که بازی کنند، اما دنیایشان و تصوراتشان دچار چنان محدودیت‌هایی است که هرگز نمی‌توانید تصور کنید.

✎ بچه‌ها اوقات فراغت‌شان را چطور می‌گذرانند؟

آنها هیچ بازی خاصی ندارند، جز اینکه در مراسم تولدها دور هم جمع شوند و یک‌به‌یک آواز بخواند. آوازاها همگی درباره رئیس بزرگ، کشورشان یا دوستی است. البته گاهی هم فوتبال یا بسکتبال بازی می‌کنند.



✎ در چارچوب زندگی در کره‌شمالی خوشبختی معنی کاملاً متفاوتی دارد. آنجا یکی از تعاریف خوشبختی به خطر انداختن جان در راه خدمت به رهبر و کشور است. باید به خاطر داشته باشید که آنجا خانه‌شان بود و آنها فکر می‌کردند تمام تهیه باید باور داشته باشند همین است. وقتی شرایطی را که بچه‌ها در آن بزرگ شده و تحصیل می‌کنند را در نظر بگیرد چنین نگاهی اصلاً عجیب به نظر نمی‌رسد.

✎ آیا بچه‌ها اخبار مربوط به مشاهیر و ستاره‌های جهان (سلب‌ریتی‌ها) را دنبال می‌کردند؟ کسی بود که آنها دوست داشته باشند یا ستایش کنند؟ منظرم کسسی در دنیای خارج است که با مقام‌های حکومتی یا رژیم ارتباطی نداشته باشد.

نه، هیچ فرد مشهور یا ستاره‌ای جز رئیس بزرگ برای بچه‌ها وجود نداشت. البته یادم می‌آید تنها سلب‌ریتی که دانشجویانم به آن اشاره کردند، ری میونگ‌هون بود؛ بسکتبالیست مشهور کره‌شمالی که به ادعای بچه‌ها بلندقدترین و بهترین بسکتبالیست در جهان بود، اما در واقع میونگ‌هون از دهه ۱۹۹۰ بسکتبال را کنار گذاشته بود. با دانشجویان چند باری درباره بسکتبال صحبت کردیم و آنها می‌دانستند که در جهان خارج شخصی به نام مایکل جردن، اسطوره آمریکایی وجود دارد. (به نظر می‌رسید بچه‌ها هنوز فکر می‌کردند مایکل جردن بسکتبال بازی می‌کند، درحالی‌که او در سال ۱۹۹۳ از بازی‌های رسمی کنار رفته بود. در سرزمینی که اخبار به‌طور واقعی منعکس نمی‌شود، گویی زمان و تاریخ در هم تنیده شده و محو می‌شود). اما دیگر سلب‌ریتی مشهوری که دانشجویانم در کره‌شمالی تا حدی از وجود آن آگاه بودند (که به‌نظم عجیب اُمد) بیل‌گیل‌بوس بود. باین‌حال، بچه‌ها هیچ‌چیز درباره مارک زاک‌برگ، بنیان‌گذار فیس‌بوک یا استیو جابز، بنیان‌گذار شرکت اپل نمی‌دانستند.

✎ جهان را از زاویه نگاه بچه‌ها تعریف کنید. نظر آنها درباره تحولات جهانی چه بود؟

بچه‌ها می‌دانستند که جهان خارجی هم وجود دارد و به‌شدت درباره آن کنج‌کاو بودند، اما این چیزی نبود که بتوانند بیانش کنند؛ یعنی اجازه

جهان



این کار را نداشتند. آنها همگی آقازاده بودند و برخی ادعا می‌کردند که به خارج از کشور سفر داشته‌اند. اما بیشترشان هیچ‌وقت پیشان به خارج از کره‌شمالی نرسیده بود.

کنج‌کاو در کره‌شمالی ممنوع است. وقتی مرتب تحت‌نظارت باشید و همیشه طبق یک نظم ازبیش‌تعیین‌شده رفتار کنید کم‌کم شرایط را همان‌گونه که هست می‌پذیرید و این باعث می‌شود که خودتان، خودتان را سانسور کنید و پلیس افکار و اقدامات خودتان شوید.

✎ آنها خوشبخت بودند؟ می‌دانم با توجه به آنچه تعریف کردید، برش عجیبی است. اما به این خاطر می‌پرسم که اگر تمام آنچه آنها از بدو تولد با آن روبه‌رو شده‌اند زندگی در فضایی غیرآزاد بوده پس مطمئن نیستم چیزی به اسم آزادی را از دست داده باشند. چون آزادی برای آنها از ابتدا وجود نداشته است. درباره به‌حق یا ناحق بودن شرایط‌شان صحبت نمی‌کنم؛ می‌خواهم بدانم آیا بچه‌ها از شرایطی که در آن زندگی می‌کردند آگاهی داشتند؟

چیزی که من از زندگی‌کردن در آنجا یاد گرفتم این است که مفاهیمی مانند خوشبختی، حقیقت و خودباوری در کره‌شمالی معانی دیگری دارد. مثلاً تعریف ما از خوشبختی هیچ مابازایی در کره‌شمالی ندارد. آنجا خودباوری فردی امری است که باید در خدمت ملت و رئیس بزرگ باشد.

✎ خب خوشبختی و رضایت از زندگی امری نسبی است.

بله کاملاً نسبی است. در چارچوب زندگی در کره‌شمالی خوشبختی معنی کاملاً متفاوتی دارد. آنجا یکی از تعاریف خوشبختی به خطر انداختن جان در راه خدمت به رهبر و کشور است. باید به خاطر داشته باشید که آنجا خانه‌شان بود و آنها فکر می‌کردند تمام آنچه باید باور داشته باشند همین است. وقتی شرایطی را که بچه‌ها در آن بزرگ شده و تحصیل می‌کنند را در نظر بگیرد چنین نگاهی اصلاً عجیب به نظر نمی‌رسد.

✎ پس شما از عملکرد کره‌شمالی در نقض آزادی‌های فردی حمایت نمی‌کنید؟

به‌هیچ‌وجه. نباید فراموش کنیم چیزی که برای رهبران کره‌شمالی اهمیت دارد این است که هیچ تصمیمی نباید داوطلبانه باشد. همه‌چیز باید از طرف رژیم برای مردم دیکته شود. در کره‌شمالی این امکان وجود دارد که در یک زمان هم احساس کنید که خوشبخت هستید و هم تا سرحد مرگ بترسید. فکر می‌کنم بیشتر مردم کره‌شمالی در چنین شرایطی زندگی می‌کنند.

✎ آنها اصلاً می‌دانند که تحت فرمان یک دولت اقتدارگرا زندگی می‌کنند؟ آیا آزاد داشتن چنین تفکری برای مردم کره‌شمالی قابل تصور است؟

هیچ‌گاه ندیدم که مردم کره‌شمالی چنین حسی به دولت‌شان داشته باشند. البته شاید به این خاطر بوده که دانشجویان من همگی فرزندان خانواده‌های حامی رژیم و در نتیجه سربازان رئیس بزرگ بودند. بنابراین طرح چنین پرسشی درواقع به معنی زیرسؤال‌بردن پایه و اساس جهان‌بینی و هویت آنهاست.

✎ پس در چنین شرایطی حتی نمی‌توان انتظار شک و تردید از طرف این افراد را داشت. درست است؟

من فقط شش ماه در کره‌شمالی بودم اما متوجه شدم نمی‌توانم درباره حقیقت و دروغ به‌طور طبیعی فکر کنم. اگر شما در نظامی متولد شوید که بر پایه دروغ‌ها ساخته شده باشد، تمام آنچه می‌دانید و تمام آنچه از آن تغذیه (فکری و روحی) شده‌اید، براینان یک تجربه واقعی می‌شود و این به تنها حقیقتی تبدیل می‌شود که در آن زندگی کرده‌اید. پس این چیزی نیست که شما بتوانید درباره آن شک کنید یا زیر سؤال ببرید یا اینکه کسی در اطراف شما درباره آن شک کرده یا سؤال کند.

✎ شما بیشتر وقت خود را با دانشجویان می‌گذرانید. آیا کسی از آنها به شما نزدیک هم شد؟

لحظاتی وجود داشت که می‌توانستی نور کوچکی را در چشمانشان ببینی؛ به‌ویژه زمانی که درباره چیزی ابراز سرخوردگی می‌کردند. اما این لحظات بسیار کوتاه بود. همان‌طور که گفتم، آنها اجازه این کار را نداشتند و همه‌چیز به‌شدت کنترل می‌شد. سطح نگرانی و هراسی که در میان شهروندان کره‌شمالی وجود دارد غیرقابل تصور است.

✎ اگر رژیم کیم جونگ اون همین فردا سقوط می‌کرد و مردم کره‌شمالی به‌طور ناگهانی آزاد می‌شدند، فکر می‌کنید چه واکنشی داشتند؟

خب شاید آنها از زیر یوغ یک سیستم ظالم بیرون بیایند اما فکر می‌کنم به دنبال جایگزینی برای آن بروند؛ چیزی که از جهان مطلق و وفاداری کامل طلب کند. واقعیت این است که در کره‌شمالی یک لایه عمیق‌تری از آسیب روانی وجود دارد که درک آن بسیار دشوار است. فکر می‌کنم مردم این کشور در پیروی از یک قدرت محض شرطی شده‌اند؛ حال رهبر هرکسی که می‌خواهد باشد.

سه نسل است که مردم کره‌شمالی تحت رهبری حکومت استبدادی زندگی کرده و مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند. این مردم هرگز برای خودشان فکر نکرده‌اند یاد نگرفته‌اند که چطور باید این کار را انجام دهند. چطور می‌شود عشق و دامنه چنین آسیبی را محاسبه کرد؟ من بر این باورم آنها هرکسی را که به قدرت برسد کورکورانه دنبال خواهند کرد. متأسفم چنین حرفی را می‌زنم اما حتی در صورت سرنگونی رژیم کیم جونگ اون، بستر مناسب برای دیکتاتوری‌های آینده در این کشور فراهم است.

منبع: پایگاه خبری «وکس»

جهان بدون عدالت

۳- مفهوم برابری در تנایج، یعنی مردم باوجود اختلاف شرایط کار، باید از درآمدهای مالی برابری برخوردار باشند.

درک این دیدگاه سوم تا حدودی دشوار است. بسیاری از کارشناسان در «بی‌بی‌سی» این تعبیر را مورد بحث قرار داده و به این شکل آن را توضیح داده‌اند: «فرض کنید شما پنج پوند به دست آورده‌اید و دوست شما هم ۱۰ پوند؛ این یک نوع تفاوت در نتیجه است زیرا شما صرف‌نظر از تفاوت شرایط کاری که داشته‌اید، به دو مبلغ پول متفاوت دست یافته‌اید.

هرکدام از فکرها ی سه‌گانه بالا نوعی از نابرابری را نشان می‌دهد که ما در زندگی روزمره خود آن را می‌بینیم. همه اینها در زیرمجموعه یک تعبیر فراترگیر به نام «تفاوت‌های اقتصادی» جای می‌گیرند. برای مقابله با نابرابری باید ابعاد مختلف این مسئله را مورد شناسایی دقیق قرار داد. بنابراین باید با کدام‌یک از این سه نوع نابرابری برخورد کنیم؟ برداشتن کدام‌یک از این‌انواع نابرابری موجب افزایش احتمالات بهبودی یک جامعه می‌شود؟

مقابله با مشکلات واقعی

بسیاری از پژوهشگران و کارشناسان اقتصادی بر این مسئله اتفاق‌نظر دارند که بیش از حد لازم صاحبان ثروت زیر ذره‌بین قرار گرفته‌اند. به گفته آنها، بهتر است به‌جای اینها ما به گروه‌هایی توجه و کمک کنیم که شناسن کمتری دارند؛ کسانی که نمی‌توانند به دلیل فقدان عدالت، اوضاعشان را بهبود بخشند، به همان دعوی‌اشهراده و گدا توجه نشان می‌دهیم.

«هری جی فرانکفورت»، استاد افتخاری فلسفه در دانشگاه «پرینستون»، در کتاب خود تحت عنوان «نگاهی به نابرابری» می‌گوید، باید تعهد اخلاقی باشد تا بتوان بر فقر غلبه کرد. باید سعی جدی برای یافتن راه‌هایی کرد که یک زندگی شرافتمندانه را برای همه تأمین کند.

تفاوت اقتصادی یکی از مشکلات فزاینده در حوزه‌های مختلف است، اما ما به دلیل تفاوت بین آن و سایر مشکلات اینهام کمتری دارد. این تفاوت به دلیل عوامل فرهنگی و سیاسی درهم گره‌خورده طی زمان به وجود آمده است.

تعریف‌های مختلف نابرابری ازجمله عدم فرصت‌های برابر، وجود تفاوت فرصت‌های داده‌شده به افراد برای تحقق پیروزی یا فقدان فرصت‌ها برای کسانی را که حتی اگر تلاش زیادی بکنند قادر به موفقیت نیستند روشن می‌کند.

راه‌حلهایی که برای برطرف‌کردن مشکل نابرابری ارائه می‌شود، به تناسب دیدگاه‌ها و رویکردهای سیاسی با هم اختلاف پیدا می‌کنند؛ برای مثال اگر شما چپ باشید، این نظریه به حمایت از یک سیستم تأمین اجتماعی فراگیر برای همه شهروندان ملحق می‌شود و اگر دست‌راستی باشید، از ایجاد فرصت‌های مغفلی برای کسانی که دستمزدهای پایین دارند حمایت می‌کنید.

این اختلافات سیاسی نسبت به نابرابری هر تفاوتی که با هم داشته باشند، به گفته کارشناسان، راه‌حل باید متمرکز بر دو مسئله فقر و فقدان عدالت باشد. این مسائل ویرانگر را در اولویت بحث‌ها و گفت‌وگوهای خود قرار دهیم؛ مسائلی مثل فقر و فقدان عدالت که درواقع عامل اصلی مشکلاتی‌اند که ذهن ما را به خود مشغول می‌کند».

منبع: بی‌بی‌سی

نگاه

گام اول برای پیروزی بر تروریسم جهادی

اردشیر زارعی‌قنوتانی

فرمانروایی گروه داعش بر «موصل»، دومین شهر بزرگ عراق، بالاخره بعد از شش ماه جنگ شدید، ویرانی‌های گسترده و کشته‌شدن هزاران نظامی و غیرنظامی، پایان یافت و روز دوشنبه ۱۰ جولای، «حیدر العبادی»، نخست‌وزیر این کشور، رسماً آزادسازی موصل را اعلان کرد. به گفته بسیاری از ناظران و کارشناسان سیاسی – نظامی، نبرد موصل بزرگ‌ترین جنگ شهری بعد از پایان جنگ جهانی دوم بوده است و این موضوع، نشان می‌دهد برای این پیروزی بهای سنگینی پرداخت شده که بعدها تبعات انسانی آن احتمالاً محل مناقشه خواهد بود. در پیام حیدر العبادی خطاب به مردم عراق و همچنین «دونالد ترامپ» خطاب به نخست‌وزیر عراق تحت‌تأثیر هجیان پیروزی، به مواردی اشاره شده که جدا از پیروزی میدانی در یک منازعه داخلی، در ذات خود حاصل تناقض در درک ماهیت جنگ‌های داخلی و واقعیت ظهور و بروز تروریسم بنیادگرای اسلامی و ازجمله گروه داعش است. تجربه تاریخی دو دهه اخیر در وقایع بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ تا به امروز در افغانستان، عراق، سوریه، لیبی، یمن و بسیاری مناطق بحرانی دیگر در منطقه، نشان می‌دهد تسخیر قلمروی جغرافیایی و پیروزی میدانی در منازعات داخلی و جنگ‌های فرقه‌ای، لزوماً به مفهوم پیروزی نهایی نخواهد بود و محیط بحران مستعد زایش دوباره شکل‌های متفاوتی از تقابل است. این واقعیت به‌ویژه وقتی با جنگ ایدئولوژی و فرقه‌گرایی در بین قومیت‌ها و مذاهب در یک کشور کثیرالمله پیوند می‌خورد، همیشه می‌تواند «آتش زیر خاکستر» بحران در اشکال جدید باشد.

موصل آزاد شد و اکنون با شکست نظامی داعش، آخرین مقاومت‌های پراکنده شبه‌نظامیان تروریست در این شهر نیز در حال سرکوب و حذف قرار گرفته است؛ اما این تنها صورت‌مسئله جنگی بحران عراق امروز است و بستر منازعه همچنان به بقای خود ادامه خواهد داد. تروریسم بنیادگرای اسلامی، در شرایط کنونی از میان گسل و شکاف‌های موجود در محیط بحران هنوز از پتانسیل بالقوه و بالفعل زیادی برخوردار است که با از‌دست‌دادن قلمرو، از معادلات حذف نخواهد شد. اصولاً پدیده تروریسم جهادی در پیوند با ایدئولوژی و ناسیوالیسم، با کمک دست‌های پیدا و پنهان حامیان منطقه‌ای و بین‌المللی خود، از سطح یک موقعیت نظامی به سطوح بالاتر یک جنبش اجتماعی ارتجاعی و ویرانگر ارتقا یافته است که از از‌دست‌دادن قلمروی جغرافیایی بسیار فراتر است. تجربه ظهور و بروز گروه تروریستی «القاعده»، قبیقا درباره داعش هم صدق می‌کند و حتی اگر این گروه تمام قلمروی حاکمیتی خود در عراق و سوریه را نیز از دست بدهد، باز هم در اشکال متفاوت حضور پررنگ خود را حتی در بازآفرینی گروه‌های مشابه، حفظ خواهد کرد. بنابراین پیام‌های حیدر العبادی و دونالد ترامپ درباره پیروزی بر داعش و شکست قطعی تروریسم داعش، چندان منطبق بر واقعیات تاریخی و میدانی نخواهد بود. ترامپ دقیقاً مشابه «جورج دبلیو بوش» در سال ۲۰۰۳ که حدود یک ماه بعد از حمله به عراق بر عرشه ناو جنگی آمریکایی پیروزی قطعی بر دشمن را اعلان کرد، در پیام خود می‌گوید: «پیروزی در موصل که روزگاری مرکز خلافت خودخوانده داعش بود، نشان می‌دهد دیگر چند روزی بیشتر به ادامه حضور گروه داعش در عراق و سوریه باقی نمانده است». این در حالی است که محیط بحران در عراق و سوریه هنوز مستعد منازعه در اشکال مختلف است و در خوشبینانه‌ترین حالت، می‌تواند داعش را از متصرفات سرزمینی و قلمرویی حاکمیتی خود عقب براند؛ درحالی‌که تروریسم جهادی و داعش، فعلاً در تاروپود این جوامع به بقای خود ادامه می‌دهد. اصولاً بدون اصلاحات لازم و مبادرت به حکومتاری مطلوب که همه جمعیت‌های قومی – مذهبی، حاکمیت و ساختار سیاسی موجود را برآمد منافع خود به حساب آورند، هرگونه پیروزی میدانی ذاتاً به مفهوم پیروزی نهایی نخواهد بود. تنها احساس عدالت و مشارکت فعلی در چرخه سیاسی – اجتماعی چنین جوامعی از طرف تمام قومیت‌ها و پیروان مذاهب و همکاران منطقه – بین‌المللی می‌تواند بستر حذف تروریسم جهادی را مهیا کند که متأسفانه مناطق بحرانی یادشده، هنوز تا آن مرحله راه دشواری در بیش خواهند داشت.

دولت عراق بعداز فروکش‌کردن هجیان پیروزی نظامی و آزادسازی موصل، تازه با مشکلات اساسی‌تری روبه‌رو می‌شود که هرچند در وهله اول ماهیت سیاسی و تکنیکی دارد؛ اما چگونگی برخورد با این مشکلات، تصویر آینده را مشخص می‌کند. تا به امروز، مشکلات بزرگ زیر تأثیر نبرد برای آزادسازی موصل تقریباً به حاشیه رانده شده بود؛ اما از فردا، دولت بغداد برای رسیدگی به امور جنگ‌زدگان موصل، بازسازی شهر، پاسخ به مطالبات شهروندان، ترسیم نقشه راه موازنه قدرت بین اکثریت شیعه و اقلیت‌های سنی و کردها در بغداد، چالش همه‌پرسی استقلال اقلیم کردستان، تنظیم روابط با همسایگان درگیر منازعات حول هژمونی منطقه، یکپارچه‌کردن قوای نظامی – شبه‌نظامی تحت حاکمیت و فرمان دولت مرکزی و به‌طورکلی نحوه تقسیم‌کبک قدرت و تنظیمات جدید در ساختار سیاسی، تحت فشار فرایندهای قرار خواهد گرفت. در چنین شرایطی که دولت مرکزی با این همه مشکلات و شکاف و تناقض در موقعیت ملی روبه‌رو است، تشدید رقابت بین کشورهای منطقه که نقش مستقیمی در تحولات عراق بازی می‌کنند نیز دولت بغداد را زیر فشار قرار خواهد داد. بیرون‌رفت از بحران و راه‌حل برای خروج از بن‌بست‌های کنونی در عراق، به یک عزم ملی و همکاری صادقانه منطقه‌ای نیاز دارد که متأسفانه امروز چشم‌انداز آن در افق نمایان نیست. بدون وجود این عزم ملی و همکاری منطقه‌ای، منازعات موجود پایان نمی‌یابد و به‌تبع بستر منازعه و رشد افراط‌گرایی در اشکال متفاوت، بقا و دوام خود را حفظ می‌کند.

گروه داعش با از‌دست‌دادن موصل ضربه بسیار سختی خورده است و بدون تردید به‌شدت تضعیف شده است و هم‌اکنون به یک «مار زخمی» بیشتر شبیه است. آنان هنوز امکان زیادی جدا از متصرفات خود در «عراق» و مناطق بیابانی استان الانبار، برای برهم‌زدن ثبات عراق و همچنین سوریه با توجه به پایگاه اجتماعی خود در این جوامع، در اختیار دارند. از آنجا که بسیاری از نیروهای داعش کینه‌ورزان به وضع موجود در بافت جمعیتی عراق هستند، حتی تصور ذهنی پایان کار نیز گمراه‌کننده است. از طرف دیگر، نحوه برخورد دولت مرکزی با اسرا و بقایای داعش نیز یکی از معضلات بزرگ در آینده این کشور است و چنانچه این لایه‌های فریب‌خورده اجتماعی جذب فرایند ملی نشوند، دوباره و در شکل متفاوتی می‌توان طغیان و شورش آنان را پیش‌بینی کرد. تجربه نشان داده است سیستم کنونی فاقد کارایی برای جذب مخالفان و اتحاد ملی است و چنانچه تغییراتی اساسی بر این مکانیسم حاکمیتی اعمال نشود، هرگونه خوش‌بینی برای پیروزی نهایی، محکوم به شکست است.